

بعدها افشین رد پای آنان را می‌بینیم. همچنان ارگ‌های بزرگ ایران دارای محلاتی یهودی‌نشین بوده است. مانوی‌گرایی نیز از آغاز تاریخ ساسانیان در قلمرو امپراطوری و حتی خارج از آن رایج بوده و از چین تا روم را درنوردیده است. مشهور است آگوستین قدیس نیز مدتی پیرو این کیش التقاطی بوده است. جدای از این‌ها خود کیش زردشتی هم شاخه‌های مختلفی داشته است که تنها یک قرائت از آن ارتدوکس یا «به‌دینی»-از منظر قدرت سیاسی-شناخته می‌شده است. جنبش سیاسی- اجتماعی- دینی مزدکیان را نیز که در مقابل طبقاتی بودن یک جامعه به دنبال مطالبات برابری خواه بوده است، باید به اواخر دوران ساسانی بیافزاییم.

بنابراین تا اینجا ما ماجرا می‌بینیم که همه‌چیز به زبان ناب‌گرایان و زبان سره دوستان است زیرا حتی گذشته‌ای هم که به آن استناد می‌کنند، خالص نیست. البته اینکه چنین خلوصی به‌ذات خود دارای ارزش باشد، برمی‌گردد به نوعی باستان‌گرایی رایج‌شده از دوران مشروطه تا به امروز که تنها تهاوتش باسلفی‌گری وهابیت و بنیادگرایی اسلامی در این است که مبدأ تاریخ ادعایی آرمانی‌شان جداست.

❖ جایگاه ویژه عرب در قلمرو ساسانی

برای بررسی هویت اعراب و چستی جایگاه آنان در امپراطوری ساسانی تأمل بیشتری نیاز است. در ابتدا بهتر است بدانیم عنوان «عصر جاهلیت» برای عرب پیش از اسلام، نسبتی با درجه تمدن آنان نداشته است و این تقسیم‌بندی براساس تاریخ رستگاری دینی است. از نظر تمدنی، عرب و زندگانی آن‌ها ارتباط زیادی با تصورات معاصر ما از گذشته آنان ندارد. زبان‌های باستانی آرامی و سریانی باستان، مادر زبان عربی بوده است و سریانی‌زبانان در عراق و سوریه امروزی زندگی می‌کرده‌اند و این خط سکونت تا خوزستان و جنوب خلیج فارس تداوم داشته است. در یم، اعراب قحطانی حضور داشته‌اند. مرکز کشور سعودی امروزی که آن را به اشتباه با عربستان باستان یکی تصور می‌کنیم، تقریباً خالی از سکنه جدی بوده است به‌جز چند قبیله و قریه که جمعیت در ریزگار که نه برای روم جذابیتی برای فتح الفتوح داشته است، نه برای شاهان ایران.

درواق جزیره العرب به حد فاصل میان دو رود دجله و فرات گفته می‌شده است که امروز بخش‌هایی از عراق و سوریه است. حتی در تاریخ طبری نیز آمده که اردشیر بابکان در چه سالی شبیه‌جزیره را گرفت که منظور همین عراق امروزی است که شهر تیسفون پایتخت باستانی ایرانی در آنجا واقع است. بنابراین عرب، وارث تمدن بین‌النهرین باستانی بوده است و نام عراق که هم‌ریشه با کلمه ایران است، متاختر از نام میان دو رود بر آن خطه است. در دوران ساسانی، عراق و یمن از استان‌های ایرانشهر محسوب می‌شده‌اند و به این معنی اعراب جزئی از قلمرو ایران بوده‌اند.

سوریه بین ایران و روم دست‌به‌دست می‌شده و بیشتر رومی بوده است. در مقابل، عراق امروزی نمتنها در دل قلمرو ایرانشهر قرار داشته که پایتخت شاهان ساسانی بوده است. شهر حیره که بعدها در دوران اسلامی به کوفه تغییر نام داد، یکی از مناطق عرب‌نشین بوده که شاهان آنجا تحت فرمان کسری بوده‌اند. شباهت خط کوفی اولیه به خط پهلوی غیرقابل انکار است. ساکنان حیره عمدتاً نصرانی (مسیحی) بوده‌اند؛ همچنین حتفای عراق که ساکنان منطقه حران به‌شمار می‌رفتند. در مناسبات دینی ایران و روم نسبت اعراب نصرانی در هر دو قلمرو ایران و روم با حکومت مدام در حال نوسان بود. به‌نوعی که تا پیش از رسمی شدن مسیحیت در امپراطوری روم، مسیحیان زیادی به‌خاطر گریز از آزار، اذیت و تحت شکنجه قرار گرفتن از مناطق عرب‌نشین تحت استیلای روم، به داخل قلمرو شاهان ساسانی پناهنده می‌شدند اما به محض امپراطور روم، مسیحیت را دین رسمی امپراطوری اش اعلام کرد، جایگاه نصرانیان عرب و مسیحیان غیرعرب در قلمرو ساسانیان متزلزل شد و به‌نوعی ستون پنجم دشمن پنداشته شدند و گهگاه مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. از طرف دیگر چون اعراب اکثراً در مسیحیت پیرو آریوس بودند و مخالف پسر خدا پنداشته‌شدن عیسی، پس از اعلام ارتداد آریوس و پیروانش و تثبیت جایگاه تثلیث به‌عنوان مذهب رسمی روم، جایگاه اعراب مسیحی در روم نیز متزلزل بود.

❖ مناسبات یز دگرد اول و بهرام گور عرب

اگر به‌طور مشخص روی زندگی یزدگرد اول و چگونگی به‌شاهی رسیدن پسرش بهرام گور دقیق شویم، متوجه جایگاه عرب و لابی قدرتمند اعراب در دربار ساسانی می‌شویم. یزدگرد اول، شاهی است که به‌خاطر منع آزار و اذیت دینی مسیحیان ایران و پیروان آیین زردشتی نسبت به هم، توسط موبدان زردشتی به یزدگرد بزهکار مشهور شد! درواق یزدگرد اول خواهان برقراری تساهل و مدارای دینی میان زردشتیان با مسیحیان در قلمرو خود بود و به‌خاطر همین دیدگاه نیز از سوی موبدان مورد خشم واقع شد و درنهایت با همدستی

مهران و بزرگان، کودتایی علیه او به وقوع پیوست. یزگرد البته چنین امری را پیش‌بینی کرده بود و برای حفاظت از جانشین خود، او را از خردسالی به نزد منذر شاه اعراب حیره فرستاده بود. بامرگ یزدگرد، بهرام با کمک منذر و با لشکری از اعراب حیره، تیسفون را محاصره و تصرف کرد و پادشاهی خود را پس گرفت. گفتنی است که سلحشوران عرب در دو شاخه تنوخی و شهباء همواره جزئی از سپاهیان ارتش ساسانی در جنگ‌های ایران و روم بوده‌اند. بنابراین باتوجه به سیاست مدارای یزدگرد اول با مسیحیان، می‌توانیم دلیل همراهی اعراب مسیحی حیره را با پسر او بهتر درک کنیم و شناخت بهتری نیز از مناسبات دینی و چالش‌ها، تنش‌ها و همزیستی‌های اقوام و ادیان در داخل قلمرو شاهنشاهی ایران آن روزگار پیدا کنیم.

❖ شگفتی و ابهامات سکه‌های عرب-ساسانی

تاریخ بیش از هر دانش دیگری می‌تواند آمیخته به خرافه باشد، اما ما ایرانیان در عین افسانه‌سرا بودن، از مقوله تاریخ به‌عنوان امری مسلمم که در گذشته اتفاق افتاده است، تصویری جزمی و تردیدناپذیر داریم. امروزه اما روش‌های تجربی و ریاضی می‌توانند تکمیل‌کننده روایت‌ها و نظریه‌های تاریخی باشند.

مطالعات سکه‌شناسی به سود فرضیه فتح ایران توسط اعراب نیست. حتی تصاویر و نوشته‌های روی سکه‌ها این موضوع را که به ایران حمله گسترده‌ای اتفاق افتاده باشد، تأیید نمی‌کنند، چه برسد به تحمیل یک دین. اهمیت سکه‌ها از آنجاست که در دوران قدیم و در نبود رسانه‌های جمعی امروزی، از نقوش حک‌شده روی سکه به‌عنوان رسانه جمعی نهاد قدرت و اعلام تغییرات در سلسه‌مراتب قدرت به مردم، نهایت استفاده را می‌کردند. اینک سوال این است که اگر عرب، دین اسلام را به ایرانیان تحمیل کرده است چرا سکه‌ها این موضوع را نشان نمی‌دهند؟ چرا تازه در ابتدای دوران مروانیسان و اینقدر دیر، سکه‌های خاص عربی ضرب می‌شود و تا قبل از آن، روی سکه‌ها تصویر چهره خسروپرویز و آتشکده با حاشیه بسم‌الله و محمد رسوال‌الله و ذکر نام خلیفه را در کنار هم شاهدیم؟ در توجیه

چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۴۰۲
سال دوم • شماره ۴۶۹
www.hammihanonline.ir

این سکه‌ها که عرب-ساسانی خوانده می‌شوند، گفته می‌شود، اعراب خودشان بلد نبودند اسکه ضرب کنند و این سکه‌ها را دیوانسالاری ایرانی که با وجود فروپاشی ساسانیان به کار خودش ادامه می‌داده، ضرب می‌کرده است. حتی این توجیه هم کار طرفداران حمله عرب و تصرف ایران و تحمیل دین اسلام به ایران را سخت‌تر می‌کند. یعنی تا اینجا کار مشخص می‌شود که دیوانسالاری ایرانی با وجود سقوط سلسه ساسانی، به کار خودش در دوران قدرت‌گیری اعراب ادامه داده و کار را به جایی رسانده که در دوران عباسی هم پایتخت به تیسفون ساسانی برمی‌گردد. می‌دانیم که هم بغداد نامی پاریس بر روستایی خوش آب‌وهوا در حوالی شهر تیسفون بوده است، هم اینکه نهاد وزارت ایرانی بوده و مانده و تداوم داشته است. مهتر اینکه عرب با اینکه می‌توانسته به‌جای ضرب سکه‌ای با حاشیه‌ای اسلامی و کم‌ادعا، سفارش سکه‌هایی را بدهد که به هیچ‌عنوان نشانی از کیش زردشتی و کسری بر آن نباشد، اما این کار را نکرده و درنهایت خیلی دیرتر این کار را کرده است. یعنی طبق تاریخ سنتی، پس از ۸ خلیفه و با گذشت چیزی نزدیک ۱۰۰ سال این تغییر اساسی در سکه‌ها اتفاق افتاده است. چنین شواهدی نشان می‌دهد، عرب ضرورتی نمی‌دیده است که چنین تغییری در سکه‌ها صورت پذیرد. اما چرا؟! آیا عرب می‌خواسته هویت قدرت خود را در تداوم قدرت ساسانیان تعریف کند یا مانند سیاست کوروش، مراعات حال کیش و مذهب ساکنان هر منطقه از قلمرو خود را می‌کرده است؟ در هر دو حال نتیجه یکی بوده است. ریختن آب بر آتش درگیری‌های کهنه مذهبی در قلمرو ایران ۷۲ ملت و فرقه؛ سیاستی مبنی بر آشتی و برابری (اسلام) که جامعه خسته از کاست طبقاتی دوران ساسانی را خوش می‌آمده است.

❖ خطر پان‌آریایی‌گرایی برای ایران

با اینکه شواهد تاریخی زیادی بر افسانه حمله خارجی پنداشتن قدرت‌گیری اعراب در قلمرو ساسانی خط بطلان می‌کشند اما با این وجود ناسیونالیسم افراطی و نژادگرای معاصر در ایران اصرار دارد که این موضوع را تبدیل به یک باور جزمی ایدئولوژیک کند و آن را پدیده‌ای بنامد که بدون شک اتفاق افتاده است تا از آن بهره‌برداری اجتماعی و سیاسی کند. در حالی که ایران کوچک‌شده امروز همچنان متکثر از اقوام، ادیان و مذاهب است اما در مقابل تکیه ویژه بر آریایی‌گرایی و تنگ‌کردن دایره هویت ایرانی بدان، چنان اقوام را از دایره ایرانی بودن به بیرون پرتاب می‌کند که نمی‌توان خطر آن را نادیده گرفت. یکی از جلوه‌های همین پان‌آریایی‌گرایی افراطی، دگرسازی همواره اعراب است و ضدیت کور با هر آنچه عربی است بی‌آنکه پاسخی داشته باشیم که چرا نام ایران و عراق هم‌ریشه است و آیا اگر نام‌های عربی فردوسی، خیام، سعدی، حافظ و مولانا و کلمات عربی در کتب ابن بزگان را بر اساس سره‌نویسی و سره‌گویی پاکسازی کنیم، در آخر چه چیزی از فرهنگ و تمدن ایرانی باقی می‌ماند؟ درنهایت با حمله خامن‌سوز اعراب و کتابسوزی‌ها و آدم‌کشی‌هایی که مدعی هستیم اتفاق افتاده است، آیا منطقی بود پس از آن شاهد ظهور یک جنبش علمی شویم و آغاز دوران رنسانس تمدن ایرانی و دانشمندان مختلفش را تا چند قرن ببینیم؟ اگر چنین است، چرا در دوران معاصر مان که دغدغه پیشرفت داریم، همین راه را نرویم که پیشرفت کنیم؟

منبع:

شاهنامه چاپ مسکو/ ایران در زمان ساسانیان، نوشته آرتور کریستین‌سن / **وضع ملت و دولت در برابر در دوره شاهنشاهی ساسانی**، نوشته آرتور کریستین‌سن / **تاریخ طبری / تاریخ بلعمی به تصحیح ملک‌الشعراي بهسار / تاریخ تمدن ایران ساسانی**، نوشته سعید نفیسی / **تاریخ مسیحیت در ایران تا صدر اسلام**، نوشته سعید نفیسی / **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، نوشته احمد تقضلی / **دو قرن سکوت**، نوشته عبدالحسین زرین کوب/ **افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی؛ اتحادیه ساسانی، پارتی و فتح ایران به دست عرب‌ها**، نوشته پروانه پورشریعتی.



ذکر شد، نه نشانه ضعف تمدن ایرانی که خصوصیت آن در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها بود و از تساهل روحیه و ذهنیت ایرانی حکایت داشت، ساختارهای ایرانی در حوزه سیاسی و فرهنگی بازتولید شدند و بسیاری از مهاجمان ناچار از اقتدا بدان‌ها شدند. چنین تبعیتی ناشی از فقدانی بود که در حوزه تمدنی مهاجمان وجود داشت و البته باید بدان‌ها نیز تا آنجا که در برابر این تعامل فرهنگی مقابله‌نکردند، درودفرستاد، زیرا آنها نیز با پذیرش آیین‌های صحیح فرهنگی و حکمرانی سیاسی، به خود و بشریت خدمت کردند. با این همه، گاه نیز آنان الگوهای ایرانی را قالب کردند و از آن بهانه‌ای برای استبداد و تقلب جستند. مخلص کلام، پان‌ایرانیسم هم که نباشد، ایران یکی از تمدن‌های برتر جهان باستان بود و این امر را می‌توان در شیوه پیشرفته حکمرانی سیاسی، تساهل فرهنگی، رفاه اقتصادی و شادی جمعی مردمان آن باز‌جست. مهاجمان به ایران امار تصرف‌نظامی ایران نتوانستند چنین تجربه‌ای را تکرار کنند. این امر البته ربطی -برای نمونه به آیین اسلام- ندارد، همانطور که مسلمانان اعرابی که ایران را فتح کردند، چندان به اسلام ارتباط نداشت و طرفه آنجا که به مخالف‌های عمده‌ای نیز که برای نمونه با نژادپرستی ضد اسلامی اموی و برتری عرب بر عجم نزد ایشان روی داد، با مشارکت ایرانیان به وقوع پیوست و بعدتر نیز ایرانیان آنچنان خدمتی در حوزه تمدن اسلامی به بشریت کردند که مایه رشک همگان است. از این منظر شاید «اسلام ایرانی» که برخی از اعراب ضد ایرانی، آن را تحریف اسلام قلمداد می‌کردند، با صورت مثالی اسلام قرابت بیشتری داشت.

دانشگاه

چه آینده‌ای در انتظار است

درباره اقدام خلاف حقوق اساسی شورایعالی انقلاب فرهنگی



موسی اکرمی استاد فلسفه

آشکار است که شورایعالی انقلاب فرهنگی از قدرت بسیاری در تصمیمات فرهنگی کشور برخوردار است. اگر تردیدهای همیشگی دربارہ وجاهت قانونی موجودیت و مصوبات این شورا را نادیده بگیریم، مطابق آنچه در سایت خود آن آمده است، می‌توان آن را عهده‌دار وظایف فرهنگی «در سه حوزه سیاست‌گذاری، تدوین ضوابط و نظرات» دانست. مطابق پایگاه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، آنچه در حوزه‌های سیاست‌گذاری و تدوین ضوابط به تصویب مقررات از سوی این شورا می‌انجامد، در بخش وظایف آن، در دو زیربخش «تصویب آیین‌نامه‌های مهم و اساسی مراکز علمی و فرهنگی و آموزشی و پژوهشی کشور» و «تصویب ضوابط تأسیس مؤسسات، مراکز علمی، فرهنگی، تحقیقاتی، فرهنگستان‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و تصویب اسانامه هر یک و تجدیدنظر در اسانامه‌های مؤسسات مشابه عنداللزوم» ذکر شده است.

افزون بر صراحت موجود در بیان این وظایف در زمینه مصوبات، همه می‌دانند که مطابق نص صریح قانون اساسی، این شورا (همچون هر شورای دیگری که وجود آن در قانون اساسی مطرح و پیش‌بینی نشده است) در برابر قوه مقننه کشور حق هیچگونه قانونگذاری و همچنین حق تصدی هیچ‌بخشی از وظایف و اختیارات قوه قضائیه را ندارد. با این همه، متأسفانه بارها این شورا به قانونگذاری ناموجه پرداخته و در حوزه اختیارات قوه قضائیه دخالت کرده است. اندکی جست‌وجو نشان‌دهنده هم تخلف‌های این شورا و هم مخالفت‌ها با تصمیمات غیرقانونی آن از سوی نهادها و اشخاص حقیقی ذیصلاح است. در شرایط کنونی که کشور درگیر انواع بحران‌های درونی و بیرونی است، شاهد تصویب و ابلاغ مصوبه «تجمیعی-تکمیلی» با عنوان «خروج تصمیمات و رأ‌ء صادره از هیئت‌ها و کمیته‌های تخصصی وزارتین علوم، تحقیقات و فناوری و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و سایر مراکز آموزشی و پژوهشی در خصوص امور و شئون علمی، آموزشی و پژوهشی از شمول صلاحیت دیوان عدالت اداری و سایر مراجع قضائی» (مصوب ۲۱/۰۵/۱۴۰۲)، حاصل تکمیل و تجمیع دو مصوبه غیرقانونی پیشین هستیم، که ضمن نقض آشکار قانون اساسی کشور و حقوق اساسی هر جامعه انسانی، اولاً به مسئولان مراکز آموزشی و پژوهشی در نقض حقوق اعضای هیئت علمی و دانش‌جویان اختیارات غیرقانونی می‌دهد، وثانیاً مرجع رسیدگی به شکایات از مسئولان متخلف را منصوبان همان مسئولان می‌داند. خطر این اقدام غیرقانونی، که ناقض آشکار حقوق اساسی (از آن میان حق دادخواهی) نیز هست، زمانی بیشتر می‌شود که مسئولانی که حتی بعضاً در برابر احکام قطعی نهایی دیوان عدالت اداری و سایر مراجع قضایی تمکین نداشتند در چار چوب منافع سیاسی- ایدئولوژیک با تصمیم‌های غیرقانونی خود (مانند اخراج و تعلیق و بازنشستگی پیش از موعد) به نقض حقوق دانشگاهیان می‌پردازند، و سپس در جایگاه مرجع رسیدگی به اعتراض و شکایت عملاً حق دادخواهی را از کسانی که حقوق‌شان نقض شده است سلب می‌کنند، درحالی که مطابق قانون اساسی ایران و حقوق اساسی در هر جامعه‌ای همه شهروندان، از آن میان، دانشگاهیان، از حق دادخواهی برخوردارند و حسب مورد می‌توانند نزد دیوان عدالت اداری یا هر مرجع قضایی دیگری (به‌جز مرجع متخلفی که شکایات متوجه آن است) دادخواهی کنند. متأسفانه در سال‌های گذشته سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه به‌رغم حضور رؤسای آن‌ها در بالاترین جایگاه شورای انقلاب فرهنگی (ریس و نایبان اول و دوم ریس)، و به‌ویژه به‌رغم جایگاه اصلی این رؤسا که برتر از جایگاه آن‌ها در شورای انقلاب فرهنگی است- نه تنها با تخلفات شورایعالی انقلاب فرهنگی برخورد قاطع نداشته‌اند، بلکه در مصوبات آن نقش داشته‌اند. ضمن اینکه همچنان از این سه قوه یکی در مقام انحصاری قانون‌گذاری، یکی در مقام انحصاری قضاوت بر پایه قوانین رسمی کشور و یکی در مقام پاسدار قانون اساسی- انتظار می‌رود برای عدم تصویب و همچنین ابطال مصوبات غیرقانونی، از جمله «مصوبه تجمیعی-تکمیلی» اخیر علیه منافع دانشگاهیان، بکوشند، باید امیدوار بود که استادان (به‌ویژه استادان حقوق دانشگاه‌ها) و همچنین دیگر مراجع ذیصلاح حقوقی و حقوق‌دانانی که نگران قانون‌شکنی‌ها در کشور (از جمله در سطح جامعه بزرگ دانشگاهی) هستند، با احساس مسئولیت نسبت به پیامدهای این مصوبه به اقدامات مقتضی بپردازند. به‌راستی با قانون‌شکنی‌های گوناگون از سوی نهادهای کشور چه آینده‌ای در انتظار کشور است؟